

علامه طباطبایی و حدیث^۱

مقدمه:

دست توفیق، حجة الاسلام و المسلمین دکتر احمد احمدی را مهمان و سخنران ویژه مراسم بزرگداشت علامه طباطبایی مفسر بزرگ قرآن و فیلسوف ژرفاندیش دنیای اسلام کرد. ایشان در کمال بزرگواری و علی‌رغم کمبود فرصت، دعوت دانشکده علوم حدیث را پذیرا شدند و افزون بر ارائه سخنرانی، پرسش‌های دانشجویان گرامی را نیز به پاسخ نشستند. مطالب آمده در این سخنرانی و نیز پرسش و پاسخ‌ها، بس مهم و درخور توجه است؛ زیرا استاد احمدی در هر دو عرصه عقل و نقل، تا آخرین مدارج متداول علمی در حوزه‌های دینی و دانشگاهی پیش رفته و سال‌های متمادی است که در هر دو عرصه به تدریس در عالی‌ترین سطوح آموزش اشتغال دارد. این استاد کهنسال (متولد ۱۳۱۲) که در هشتمین دهه عمر خود قرار دارد، ده‌ها سال در محضر عالمان بزرگ دینی، مانند آیت الله بروجردی، محقق داماد، مشکینی، امام خمینی، علوم نقلی را فرا گرفته و نزدیک به پانزده سال نیز در محضر پرفیض علامه طباطبایی، به جد و جهد، به فراگیری فلسفه، تفسیر و حدیث پرداخته است.

دکتر احمدی، دکترای فلسفه غرب را نیز در اندوخته‌های خود دارد و از سال ۱۳۵۲ هجری تاکنون عضو هیأت علمی دانشگاه تهران است. او، بیش از پنجاه مقاله دارد و چندین کتاب را تألیف و ترجمه کرده است. *نقد تفکر فلسفی غرب و اصول و روش‌های تربیت در اسلام*، از جمله نوشته‌های ایشان است. داشتن اندیشه‌های فلسفی در کنار تعبد به متون دینی و به خاطر سپاری صدها بیت اشعار فارسی و خیال‌پردازی‌های ظریفانه در کنار تفکر منطقی، نشان‌دهنده سریان روح مواج و زیبایی علامه طباطبایی در شاگردان ممتاز ایشان است.

متن سخنرانی:

1. متن کامل سخنرانی حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر احمد احمدی، ریاست محترم سازمان سمت و از شاگردان فلسفه، حدیث و تفسیر علامه طباطبایی، در دانشکده علوم حدیث قم، به مناسبت سالگرد درگذشت علامه طباطبایی (۲۳ آبان ۱۳۸۷).

سخن از مرحوم علامه طباطبایی است، و مجلس هم به مناسبت سالگرد رحلت آن بزرگوار تشکیل شده، بنده به خاطر حضور بیست ساله در محضر مبارک ایشان، و ضرورت بیان یک مقداری از مسائل اخلاقی که برای خودم هم یادآوری است و حیات می‌بخشد، چند دقیقه‌ای نسبت به شخصیت ایشان سخن می‌گویم، و بعد هم دیدگاه ایشان را راجع به حدیث، تا جایی که مقدور است، عرض می‌کنم. واقعاً مرحوم آقای طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه -، از کسانی بود که به قول شاعر: یا سائلی عنه لما جئت أسأله فإنه الرجل العاري عن العار لو جئته لرأيت الناس في رجل و الدهر في ساعة والأرض في دار^۱

یعنی: ای کسی که از او می‌پرسی، باید بگویم که او، مردی است که خالی است از عار، و می‌بینم همه مردم در یک آدم جمع شده‌اند، و همه روز در یک پاسی از زمان، و آن پاس بیدار، اوست، و همه زمین، در همان خانه‌ای که او هست، جمع شده است.

نمی‌دانم خداوند در این تشییع، و در این روایات اهل بیت، و در این معارف و در عرفان اهل بیت، چه چیزی گذاشته که در آن، چنین کسانی تربیت می‌شوند. بنده، همیشه به خودم می‌گویم، که تو نتوانستی استفاده کنی؛ یک بار هم هفت هشت ماه پیش، خدمت آیه‌الله امینی رسیدم. ایشان فرمود: ما نتوانستیم از مرحوم طباطبایی، آن چنان که باید، استفاده کنیم.



از لحاظ اخلاقی، علامه طباطبایی، اگر واقعاً بگویم بی‌نظیر بود، خلاف نگفته‌ام. در مدرسه حجتیه درس می‌داد. شیوه تدریسشان این-گونه بود که یک صفحه اسفار را بی‌غلط می‌خواندند، بعد هم شروع می‌کردند به تبیین آن، و دوباره کتاب را می‌خواندند و درس تمام می‌شد.

مرحوم علامه طباطبایی، خیلی توان نداشت که کرّ و فرّی داشته باشند، ولی از جلسه که راه می‌افتاد، تا کوچه‌ای که رو به روی مدرسه حکیم نظامی^۲ بود و در آن یک خانه

قدیمی اجاره‌ای داشتند، همه افراد، همیشه در طول راه، از ایشان سؤال می‌پرسیدند، و ما هم که نمی‌خواستیم مزاحم بشویم، سؤال نمی‌کردیم، تا به در حیات می‌رسیدیم.

1. الانتصار: ص ۳۰. وقتی که در محضر ابوالعلاء معری، یادی از سیدمرتضی علم‌الهدی شد، این اشعار را خواند.

2. اکنون این دبیرستان به نام مبارک امام صادق نامیده می‌شود.

به در حیاط که می رسیدیم، دیگر نای [و توانی] نداشت. خمیده به در تکیه می داد و باز هم جواب می داد. اگر این قضیه را شما در همه دنیا بگردید، چنین استادی پیدا نمی کنید. پشتش را فقط برای این که نیفتد، به در تکیه می داد و پاسخ می گفت. شما هیچ وقت فکر نمی کردید که یک فیلسوف، این قدر عنایت داشته باشد که معارف را به شاگردانش تفهیم کند، گاهی ما می گفتیم: حاج آقا! این سوالاتی که این ها می کنند ... می فرمود: اشکال، اشکال است، نباید در ذهن طرف باقی بماند، کوچک و بزرگ ندارد.



نمی دانم این را قبلاً خدمت شما گفته ام یا نه؟ بارها بنده می دیدم که در گرمای تابستان، یک انسان عادی می آمد پشت در خانه شان، که قبلاً دو سه تا استخاره داده بود. سر ظهر، در آن گرمای مرداد ماه شهر قم، آمده بود تا جواب استخاره اش را بگیرد. مرحوم آقای طباطبایی، با آن تن ناتوان می آمد پشت در، یادداشت هم کرده بود که اولی خوب است، دومی چنین و سومی چنان، آن را به طرف می داد و می رفت. فکر می کنید این که یک عالم بزرگ این طور بیاید پشت در، برای یک شخص عادی پاسخ بگوید، چقدر تأثیر دارد، خودش و خانواده اش تا عمر دارند، این اثر در وجودشان باقی می ماند. یک بار خودش به من فرمود:

شخصی یک نامه ای برابم نوشت و به بعضی از مطالب من ایراد گرفت، و بعد نامه ای نوشت و در آن عذرخواهی کرد. من به ایشان نوشتم که من نه تنها از ایراد شما ناراحت نشدم، بلکه بلند شدم رفتم حرم حضرت معصومه، برای شما دعا کردم.

می‌دانید که کانت^۱ در مغرب زمین، در واقع جزو الگوهای اخلاق به حساب می‌آید. در غرب، فیلسوفان مزخرفی داریم که آدم ننگش می‌آید که نامشان را ببرد؛ از لحاظ ضد اخلاقی بودنشان. حالا کانت خیلی خوب است و بهتر از آنهاست. همین کانتی که بنده، فلسفه‌اش را تلخیص کردم، و گاهی هم از اخلاقش تعریف کرده‌ام، بعد به برخی مطالب برمی‌خوری، می‌بینی عجب! چه کسی را با چه کسی مقایسه می‌کنی؟!

یکی از دوستان ما، بعد از این که دو جلد *المیزان* از چاپ درآمد، یک رساله کوتاهی نوشت درباره *المیزان* و در آن، عنوان فریبکار و امثال آن به مرحوم علامه طباطبایی نسبت داد، و البته جوان مرگ هم شد. من در سال ۵۶، به خاطر این که مختصر زبان انگلیسی می‌دانستم، توفیق داشتم در لندن، ده پانزده روزی خدمت مرحوم آقای طباطبایی باشم. یک روز هر دو نشسته بودیم، عرض کردم: حاج آقا! فلانی که آن رساله را نوشت و به حضرتعالی جسارت کرد، از دنیا رفت. اگر می‌شود، حضرتعالی او را ببخشید! علامه این دست‌های لرزان را این‌گونه به هم آویخت و فرمود: «من همان وقت از او گذشتم و برای او طلب مغفرت کردم.» حال، چه وقت آن طلبه این رساله را نوشته بود؟ آن وقتی که گروهی از علمای برجسته، از جمله شهید مطهری، شاگردش بودند، یعنی بعد از سال ۳۶^۲ بود که ما تازه وارد حوزه شده بودیم. این اخلاق است. این که یک کسی غضب را در خودش کشته باشد، اخلاق است.

این را هم بگویم که شما را به خدا، هیچ گاه حق این اساتید روحانی را نادیده نگیرید، اگر آدم یک وقت اختلاف نظری هم دارد، مؤدبانه حرفش را بزند، مثل مرحوم آخوند خراسانی که درباره نظرات استادش، شیخ انصاری، همیشه می‌گفت: "قال شيخنا العلامة أعلی الله مقامه". این‌ها، ادب گفتار است.

من خواهش می‌کنم در جلد اول *المیزان*، بحث اخلاقش را بخوانید، مسلک‌های اخلاقی را که مرحوم آقای طباطبایی برمی‌شمارند، یکی از آن‌ها، اخلاق توحیدی است، آن‌جا می‌فرماید:

یک مکتب دیگری برای اخلاق هست و آن مکتب توحید است و آن، این که شخص هر کاری انجام می‌دهد، برای خدا انجام می‌دهد، یعنی العبد لا يفعل شيئاً الا لله.

1. امانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴م) فیلسوف معروف آلمانی است که کتاب‌های *ما بعد الطبیعه اخلاق* و *رساله کشف*، از آثار اوست.
2. یعنی در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی، بیش از پنجاه سال پیش.

و بعد، آن چهار بیت بسیار زیبا را می‌نگارد.^۱ بعد هم می‌فرماید که این اخلاق است. واقعاً این عالم ربانی، به این اخلاق، متخلق بود. یک جا من در این مصاحبه‌ها گفتم که نمی‌دانم مرحوم آقای قاضی^۲، چه چیزی به این‌ها یاد داده است؟ چطوری تعلیم داده بود که افراد این چینی به وجود آمدند. غیر از علامه، اشخاص دیگری هم پرورش داد، مثل مرحوم شیخ علی محمد بروجردی، که از اوتاد بود و در نجف معروف بود به شیخ زاهد. وقتی تابستان، مرحوم آقای طباطبایی به مشهد می‌آمدند، من گاهی یک ماه بیشتر یا کمتر در آن جا می‌ماندم. وقتی می‌رسید به در صحن، آن دری که دست‌های چرکین مردم به آن مالیده شده بود، دست افراد گوناگون، هیچ پروایی نداشت که این لب لرزان را بر این چارچوبه در بگذارد و بیوسد، آن چنان که گویی با تمام وجود، با محبت حضرت رضا عجین است. یعنی تأثیر عجیبی داشت. ایشان حرف کم می‌زد، اما واقعاً از راه دل، خیلی چیزها را تغییر می‌داد.

1. «و اما المسلك الثالث المتقدم بيانه فيفارق الأولين بأن الغرض فيه ابتغاء وجه الله لا اقتناء الفضيلة الإنسانية ولذلك ربما اختلف المقاصد التي فيه مع ما في المسلكين الأولين ... وحينئذ يتبدل نحو إدراكه وعمله فلا يرى شيئاً إلا ويرى الله سبحانه قبله ومعه، وتسقط الأشياء عنده من حيز الاستقلال، فإنه إذا كان لا يحب إلا لله فلا يريد شيئاً إلا لله وابتغاء وجهه الكريم، ولا يطلب ولا يقصد ولا يرجو ولا يخاف، ولا يختار، ولا يترک، ولا يبأس ولا يستوحش، ولا يرضى، ولا يسخط إلا لله وفي الله ...

روت لي أحاديث الغرام صبابة
بإسنادها عن جيرة العلم الفرد
وحدثني مر النسيم عن الصبا
عن الدوح عن وادي الغضا عن
ربي
عن الدمع عن عيني القريح عن
الجوى
عن الحزن عن قلبي الجريح عن
الوجد
بأن غرامي والهوى قد تحالفا
على تلفي حتى أوسد في لحدي»

(تفسیر المیزان: ج ۱ ص ۳۷۳)

ترجمه: واما مسلک سوم که بیانش گذشت، با آن دو مسلک دیگر این فرق را دارد که غرض از تهذیب اخلاق، تنها و تنها رضای خداست، نه خودارایی به منظور جلب نظر و ثنا و بارک الله مردم، و به همین جهت، مقاصدی که در این فن هست، در این سه مسلک، مختلف می‌شود ... اینجاست که به کلی نحوه ادراک و طرز فکر و طرز رفتار عوض می‌شود، یعنی هیچ چیزی را نمی‌بیند، مگر آن‌که خدای سبحان را قبل از آن و با آن می‌بیند و موجودات در نظرش از مرتبه استقلال ساقط می‌شوند ... او از آنجایی که غیر خدا را دوست نمی‌دارد، قهراً جز تحصیل رضای او هدفی ندارد. اگر چیزی می‌خواهد و اگر امیدش می‌دارد، اگر از چیزی می‌ترسد، اگر اختیار می‌کند و یا صرف‌نظر می‌نماید و یا مایوس می‌شود، یا استیحاş می‌کند، یا راضی می‌شود، یا خشناک می‌گردد، همه‌اش برای خداست ...

یک عشق سطحی، اسرار عشق سوزان را برایم حدیث کرد و سند خود را به همسایگان آن کوه بلند تنها نسبت داد.

سند دیگر حدیث چنین است: عبور نسیم روایت کرد از باد صبا از باغ‌ها از وادی غضا (واقع در نجد) از بلندی‌های نجد. از اشک، از دیدگان زخمی من، از شور عشق، از اندوه، از قلب جریحه دارم، از وجد. و متن حدیث این است که: شور عشقم و دلدادگیم با هم سوگند خورده‌اند که مرا تلف کنند تا در قبر سر به بالین لحد بگذارم. (ترجمه تفسیر المیزان: ج ۱ ص ۵۶۱).

2. آیت الله سید علی قاضی طباطبائی تبریزی، متولد ۱۲۸۲ قمری، استاد علامه طباطبائی در عرفان، و از شخ

کمنظیر شیعه بوده است.

عزیزان! حواستان باشد، آنچه در این مذهب و در این دین و در این معارف اهل بیت هست، در هیچ جا یافت نمی‌شود، خوش به حال شما که سر در این آستان نهاده‌اید، و انشاءالله که با آن اخلاص و درایت و شور و شوق کار کنید، این یک تذکر مختصری بود خدمت شما.

علامه طباطبایی و حدیث

اما در باب حدیث و برخورد مرحوم آقای طباطبایی با حدیث، باید بگویم که خدا توفیقی عنایت کرد که در طول ده پانزده سال، آن جلسات پنج‌شنبه، جمعه را داشته باشیم. من نمی‌توانم بگویم که چه بود، فقط هر وقت یادم می‌آید، افسوس می‌خورم که چطور و چه زود گذشت! البته - غیر از یک جلسه - بنده، هیچ جلسه‌ای را یادم نمی‌آید که نتوانسته باشم حضور بیابم. در این جلسه، حضرات آیات جوادی آملی، حسن زاده، امینی، انصاری، شیخ یحیی، مصباح و محمدی گیلانی - حفظهم الله - نیز حضور داشتند. این جلسات، یک دری از بهشت بود. چند تا کتاب در آنجا خوانده شد: *برهان شفا*، *اوایل اسفار*، *تمهید القواعد* و ...، البته حرکت جوهری جداگانه خوانده شد، اما از این ده - پانزده سال، شاید دو سه سال یا بیشتر را صرف خواندن چهار جلد *بحار الانوار* کردیم؛ معاد و توحید. و من می‌دیدم برخورد مرحوم آقای طباطبایی با این روایات چگونه است. گاهی دوستان می‌گفتند: حاج آقا! مصلحت می‌بینید که مباحث عقلی - فلسفی مطرح شود؟ و این است که می‌بینید علامه طباطبایی، کتاب *شیعه در اسلام* را می‌نویسد، و آن مصاحبه - یا مذاکرات و مکاتبات - با هانری گربن^۱ پیش می‌آید. کربن، واقعا برای مرحوم آقای طباطبایی، جایگاه رفیعی قائل بود. این مصاحبه‌ها، چه تأثیری گذاشت بر این که کربن حرف‌های شیعه را به اروپا منتقل کند. تا آن وقت، هیچ کس از شیعه خبر نداشت. این که علامه طباطبایی *شیعه در اسلام* را می‌نویسد، یعنی روایات، و الا فلسفه علم اشیاء یا حتی فلسفه حکمت متعالیه که شیعه و غیر شیعه ندارد، البته ملا صدرا از روایات بهره‌مند شده است، در فلسفه‌اش کما بیش، غیر مستقیم و ناپیدا، این‌ها ظهور دارد، ولی آنچه شیعه را معرفی می‌کند، همین روایات است. پس توجه بفرمایید که آن جان، شیفته این معارف اهل بیت است.

تفسیر المیزان را شما ملاحظه کنید. مرحوم آقای طباطبایی در مقدمه می‌نویسد که ما به مباحث روایی ذیل آیات نیز می‌پردازیم، البته از روایات پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت آن حضرت، چه از طرق شیعه و چه اهل سنت.^۲

1. هانری گربن (۱۹۰۳ - ۱۹۷۹ م) فیلسوف و شرق‌شناس فرانسوی بود که بخشی از زندگی‌اش را در خاورمیانه و ایران گذراند.
2. ثم وضعنا فی ذیل البیانات متفرقات من أبحاث روائية نورد اما تیسر لنا ایراده من الروایات المنقولة عن النبی وأئمة أهل البيت من طرق العامة والخاصة وأما الروایات الواردة عن مفسري الصحابة والتابعین فإنها علی ما فیها من الخلط والتناقض لا حجة فیها علی مسلم (*تفسیر المیزان*: ج ۱ ص ۱۳).
سپس در هر چند آیه بعد از تمام شدن بحثها و بیانات تفسیری، بحثهایی متفرق از روایات قرار داده‌ایم و در آن به آن مقدار که برایمان امکان داشت از روایات منقوله از رسول خدا و ائمه اهل بیت هم از طریق

خدا رحمت کند مرحوم میرزا حسین نوری که کتاب *فصل الخطاب* را نوشت، من مطلبی را در خصوص علت تألیف این کتاب شنیدم، که امیدوارم باعث و هن ایشان نشود؛ مرحوم سردار کابلی چنین می‌گوید:

من یک روز که در نجف بودم، شخصی را در لباس روحانیت دیدم که با ریش بلند و لباس منظمی، خدمت میرزای نوری رسید و شکایت کرد که آقا! این کتاب آسمانی (قرآن) چنین و چنان شده است، و خوب است شما یک اثری در این باب بنویسید، و بگویند که این کتاب، چه بر سرش آمده است. که باعث شد بعدها مرحوم میرزا حسین نوری، *فصل الخطاب* را نوشت.

مرحوم کابلی ادامه می‌دهد: این گذشت تا این که یک روز در فرودگاه پاکستان، شخصی را دیدم پایون زده و با تیپ فرنگی تمام عیار، پیش من آمد. سلام کرد و گفت: من را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: من همانی هستم که آن روز آمدم به مرحوم میرزا حسین نوری، آن حرف را زدم، که باعث شد ایشان، *فصل الخطاب* را بنویسد.

این کارها و سر و کار داشتن با اخبار و روایات، یک بیداری می‌خواهد.

مرحوم آقای طباطبایی، آخباری نیست. ایشان، به خصوص سراغ روایات معارف و اعتقادات می‌رود. وقتی که ایشان شروع به حاشیه زدن بر *بحار الانوار* علامه مجلسی کرد، برخی‌ها اعتراض کردند و باعث شدند که این حواشی ادامه پیدا نکند. و ای کاش که ادامه می‌یافت! ایشان، بر شش جلد حاشیه زدند و اندکی از جلد هفتم؛ مسائلی از جمله: جبر و تفویض، الامر بین الامرین و ... مرحوم آقای طباطبایی، بعضی جاها به مرحوم مجلسی می‌فرماید: از ایشان عجیب است که این-ها را رد می‌کند.

البته این را باید عرض کنم که بنده، با تمام وجودم، از مجلسی ستایش می‌کنم. واقعاً مجلسی کار بزرگی کرده است. این *بحار* را که نوشت، خدمت عظیمی بر شیعه کرد. اگر ما فقط جلد هفدهم *قدیم بحار الانوار* (که طبق چاپ جدید، از جلد ۶۸ تا ۷۵ در چاپ بیروت است) را بتوانیم به مردم تعلیم بدهیم، برای ما کافیست. روایات، مثل درّ و گوهر ناب، در این جا جمع شده است. مرحوم مجلسی، واقعاً حق عظیمی بر گردن همه دارد. اما هر کسی، بالأخره یک دیدگاهی دارد، آدمی نباید تنگ نظر باشد، نگذارید دیدگاه‌ها گفته نشود. مرحوم علامه طباطبایی، در آن جا نظر مرحوم مجلسی را رد می‌کند، که امر بین الامرین را ایشان یک طور دیگر معنی می‌کند، ولی روایتی می‌آورد که:

عامه و هم خاصه ایراد نموده‌ایم و اما آن روایاتی که از مفسرین صحابه و تابعین چیزی نقل می‌کند در این کتاب نقل نکردیم برای اینکه روایاتی است در هم و بر هم، کلام صحابه و تابعین حجّتی برای مسلمانان ندارد (تفسیر المیزان: ج ۱ ص ۲۱).

۱. این مجلدات به مباحث ایمان و کفر و نیز اخلاق عملی پرداخته است.

شخصی می‌آید خدمت امیر المؤمنین و راجع به تفویض و جبر سؤال می‌کند. حضرت در جواب می‌فرماید: قدرت شما بر انجام کارها، آیا با خداست یا به تنهایی؟ اگر بگویید همراه خداییم و شریک با او هستیم، که مشرکید و باید شما را کشت، و اگر بگویید به تنهایی و بدون خدا، باز هم کافرید و باید شما را کشت. گفتند: پس چه بگوییم؟ فرمود: من این را مالکم با تملیک خدا، یعنی این معیت طولی است، نه معیت عرضی، یعنی هر چه دارم از اوست، ولی اختیار برایم گذاشته است و مالکی جز خدا نیست.^۱

این، دید توحیدی علامه طباطبایی است. مرحوم آقای طباطبایی، روایات فقهی را جدا می‌کند، می‌فرماید: به روایات و اخبار آحاد در فقه عمل کرد؛ زیرا که آن جایگاه خودش را دارد و ظنی است، ولی در معارف دینی، نمی‌شود بدین منوال عمل کرد.

جایگاه عقل

این را عرض کنم - که خیلی مهم است برای همه ما -، باید معلوم کنیم که فیلسوف و این‌هایی که با عقل و استدلال کار می‌کنند، مشخص کنیم که حد و حدود عقل چیست؟ عقل، یعنی آن قوه و استعدادی که آدم می‌تواند با او اشیاء را بفهمد، یعنی فهم. البته یک عقل به معنی موجود کذا و کذاست که کاری نداریم و در جای خودش بحث می‌شود. اما این عقلی که می‌خواهیم با آن چیزی را بفهمیم، داده‌های این عقل، این مواد و مصالحی که به دست می‌آورد، یک حدّ محدود و مشخصی دارد، که این حدّ محدود را فیلسوف باید بداند و مرحوم طباطبایی، به خوبی این مسأله را می‌دانست.

ایشان، ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره [كان الناس امة واحدة]، می‌نویسد، عقل ما نمی‌تواند ماهیت وحی را بفهمد. عبارت ایشان این‌چنین است:

كون هذا الامر خارقا للعادة مما لا ريب فيه ، و كذا كونه امرا من قبيل الإدراكات الباطنية و نحو شعور مستور عن الحواس الظاهرية مما لا ريب

1 . سئل أمير المؤمنين صلوات الله عليه عن القدر قال فقيل له أثبتنا عن القدر يا أمير المؤمنين فقال سبر الله فلا تُفْتَسُوهُ فقيل له الثاني أثبتنا عن القدر يا أمير المؤمنين قال بخر عميق فلا تلحفوه فقيل له [الثالث] أثبتنا عن القدر فقال ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها و ما يُمسك فلا مرسل له فقال يا أمير المؤمنين إنما سألناك عن الاستطاعة التي بها تقوم و نفعها فقال استطاعة تملك مع الله أم دون الله قال فسكت القوم و لم يجروا جوابا فقال ع إن قلتم إنكم تملكونها مع الله فتلكم و إن قلتم دون الله فتلكم فقالوا كيف نقول يا أمير المؤمنين قال تملكونها بالذي يملكها دونكم فإن أمركم بها كان ذلك من عطائه و إن سلبها كان ذلك من بلائه إنما هو المالك لما ملككم و القادر لما عليه أقدركم أ ما تسمعون ما يقول العباد و يسألونه الحول و القوة حيث يقولون لا حول و لا قوة إلا بالله فسئل عن تأويلها فقال لا حول عن معصيته إلا بعصمته و لا قوة على طاعته إلا بعونه (بحار الأنوار: ج ۵ ص ۱۲۳ باب ۳ - القضاء و القدر و المشية).

فیه، لکن العقل لا يدفع الأمر الخارق للعادة و لا الأمر المستور عن الحواس الظاهرة و إنما يدفع المحال، و للعقل طریق إلى تصدیق الأمور الخارقة للعادة المستورة عن الحواس الظاهرة (المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۲ ص ۱۵۳).^۱

بوعلی سینا هم این را می‌داند، حتی ابن رشد^۲ هم این را می‌داند که این عقل حد و حدود دارد و آن‌که از بالا می‌آید، چیزهای دیگری را می‌آورد که آن‌ها را باید پذیرفت؛ آن وحی است و سخن معصوم. به همین جهت، هر جا به مسائلی که با عقل معمولی جور در نمی‌آید، می‌رسد، می‌پذیرد. خیلی جاها نگاه کنید، خود علامه در المیزان می‌فرماید که: این امر، به عقل ما نمی‌رسد. ایشان، مثل خیلی از فیلسوفان یا عالمان علوم تجربی یا نظیر این‌ها نیست که بگویند: این، با عقل سازگار نیست. در حالی که باید گفت: چه چیزی با عقل سازگار نیست؟ مگر عقل می‌تواند همه چیز را بفهمد؟! بنده این را عرض می‌کنم و بارها هم گفته‌ام، در آن مقدمه‌ای که سال ۶۷، بر طرح تغییر نظام [فرهنگی] نوشتیم هم، گفتیم که ما باید یک جای وسیعی برای تعبّد باقی بگذاریم. دینی که در آن تعبّد نباشد، دین نیست. دین، یعنی اعتقاد و ایمان به یک حقیقت یا حقایقی که پیامبر معصوم از جای دیگری به ما عرضه می‌کند، و ما چون او را صادق مصدّق می‌دانیم، آن حقایق را می‌پذیریم. همین حرفی که بوعلی سینا در آخر کتاب الهیات شفا می‌زند، راجع به معاد جسمانی، و یا همان حرفی که وی در آخر اشارات می‌زند، که اگر چیزی را عقلمان نپذیرفت، مبدا کنار بگذارد:

کل ما قرع سمعک فذره فی بقعة الامکان ما لم یذک عنه قائم البرهان (منظور از قائم البرهان این است که چیزی محال مسلم باشد، مثل این که مستلزم تناقض صریح باشد) (الأشارات و التنبیها: ص ۱۶۱).^۳

یک کاری که مرحوم علامه طباطبایی، در مورد روایات کرده و خیلی قابل توجّه است، این است که بیست تا روایت را آورده و می‌خواهد بفرماید، امیرالمؤمنین فاتح باب علوم عقلی است، فاتح باب این علوم و استدلال است. این را هم ملاحظه کنید که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، وقتی به این خطبه‌های عجیب توحیدی امیرالمؤمنین می‌رسد، می‌گوید:

امیرالمؤمنین تا زمانی که در حجاز بود، زمینه برای این که از این قبیل مسائل بیان کند، فراهم نبود، اما وقتی که به عراق آمد، از آنجا که مردم آن-

1. در اینکه مسأله نبوت امری خارق العاده است حرفی نیست و همچنین در اینکه شعور نبوت از قبیل ادراکات باطنی است و شعوری است پنهان از حواس ظاهری شکی نیست، لیکن عقل بشر نه منکر خارق العاده است و نه هر چیزی را که محسوس به حواس ظاهری نیست باطل و خالی از حقیقت می‌داند. آن چیزی که عقل نمی‌پذیرد تنها امور محال است و هیچ دلیل عقلی بر محال بودن خارق العاده نداریم بلکه خود عقل، اینگونه امور و همچنین امور مستور از حواس ظاهری را اثبات می‌کند و راه برای اثباتش دارد (ترجمه تفسیر المیزان: ج ۲ ص ۲۳۰).

2. محمد بن احمد بن رشد اندلسی (۱۱۲۶ - ۱۱۹۸ هـ ق) فیلسوف مالکی مذهب، در مغرب زمین به «اورئوس» شهرت دارد. وی حقوق و پزشکی می‌دانست و مدتی در «سویل» و «قرطبه» کرسی قضاوت داشت. عالمان اسلامی او را طعن می‌زدند و کلیسا هم نشر آثارش را ممنوع نموده بود.

3. هر چه را شنیدی ممکن بدان، تا آن زمان که برهان قاطع بر محال بودن آن بیایی.

جا، عقل استدلال داشتند و هوشمند بودند، زمینه پیدا کرد تا این خطبه‌ها را
عرض کنه کنده (تفسیر المیزان: ج ۶
ص ۹۱ - ۱۰۴).

مرحوم آقای طباطبایی می‌فرماید: فاتح باب استدلال، امیر المؤمنین است، حالا
مقداریش در نهج البلاغه است، و جناب علامه بیست تا حدیث این‌جا نقل می‌کند، از
آن احادیث ناب توحیدی، و بعد هم یک توضیحی دنبالش دارد که در واقع این،
فلسفه توحیدی و حکمت متعالیه را بیان می‌کند. صفات خدا، مسائل گوناگون از این
روایات بیرون می‌آید، و این روایاتند که در حقیقت، زمینه استدلال را فراهم
می‌کنند، یک ده بیست صفحه‌ای هم در این باب توضیح می‌دهند.

پس عرض من این است که روایات از دید مرحوم آقای طباطبایی در تفسیر
قرآن، واقعاً نقش اساسی دارد. ایشان محیط به مسائل و مضمون روایات است، اما
نه آن طور که شما حساب کنید که هر چه گیرش آمد، در تفسیر آیات بیاورد. نخیر!
این طوری نیست، این بحث روایی المیزان را ملاحظه کنید، همه‌اش گزیده در آن‌جا
آمده، شما یک جا اثری از حرف‌های اسرائیلیات نمی‌بینید.

تعامل فلسفه و حدیث

علامه طباطبایی، در واقع نمی‌خواهد فلسفه را حاکم بر روایات کند، این خیلی مهم
است، نمی‌خواهد حکمت متعالیه را حاکم بر روایات کند، بلکه می‌خواهد بر اساس
آن بیست حدیثی که مشابهاش فراوان است، آن‌ها را کاشف از یک اصولی قرار
بدهد، که آن اصول، می‌تواند یک حکمت متعالیه بسازد. این، نکته بسیار مهمی
است که ایشان، همان کاری را که در مورد قرآن کریم انجام می‌دهد، که آیات را با
آیات تفسیر می‌کند، همین کار را در مورد روایات نیز می‌کند. شما این دسته
روایات و همچنین شش جلد اول بحار الانوار، جاهایی که ایشان به مرحوم مجلسی
انتقادی می‌کند، و یا خودش صرف نظر از بیان مرحوم مجلسی نظری دارد، این را
ملاحظه کنید، می‌فرماید که این روایت، این مطلب را توضیح می‌دهد، یا تفصیلش
می‌دهد. قرآن را با قرآن و گاه با روایات تفسیر می‌کند، و روایات را هم با قرآن.
خودمان داریم که هر چیزی خلاف قرآن بود، بی‌اعتبار است، ایشان به زیبایی،
روایات را با قرآن تفسیر می‌کند، که این روایت موافق است و این مخالف.

این بحث [وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى] (اعراف: آیه ۱۸۰) را، در جلد هشتم تفسیر
المیزان نگاه کنید (المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۸ ص ۳۴۲). ببینید واقعاً چه کسی
این قدر با این عمق وارد مسئله شده و «اسم» را تفسیر کرده؟ «اسم» بالأخره در
روایات آمده، مرحوم مجلسی هم در همین شرح‌ها و بیان‌هایی که دارد، توضیحاتی
دارند، اما این طوری که مرحوم آقای طباطبایی وارد شده که: رابطه اسم و مسمی و
اساساً اسم چیست؟ آیا لفظ است یا چیزی فراتر از آن؟ در [و باسمائک الّتی غلبت
ارکان کل شیء]، این اسماء، لفظ نیست، این، خود واقعیت است، این آیات هم اسم

است، یعنی علامت و نشانه؛ نشانه‌هایی که [غلبت ارکان کل شیء...] (الإقبال: ج ۳ ص ۳۳۲)؛ این‌ها، شیوه کار مرحوم آقای طباطبایی است. شما عزیزان که با حدیث کار می‌کنید، *المیزان* را کنارتان بگذارید و ببینید که ایشان چگونه عمل کرده است، اصلاً *المیزان* آن بحث‌های روایی‌اش، در حقیقت یک تعلیم استفاده از روایات است، و آیات و روایات، گویی یک کلّ واحدی را تشکیل می‌دهند که هر کدام، مکمل یا مبین دیگری به حساب می‌آیند، این شیوه کار مرحوم طباطبایی است در برخورد با روایات، توجه بفرمایید که حدیث برای ایشان حدیث است، سخن معصوم است، که ولایت از این برمی‌آید، معارف از این برمی‌آید.

در مورد برخی از روایات، مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: باید دید مخاطب چه کسی بوده، راوی چه کسی بوده است؟ همه راوی‌ها را نمی‌توانید یک جور حساب کنید، أبو بصیر را با فلان راوی دیگر، یک گونه حساب نکنید. أبو بصیر، از کسانی بود که اسرارآمیزترین روایات را ائمه به او می‌فرمودند، ولی دیگران آن استعداد را نداشتند. این را بنده در همان جلسات می‌شنیدم، گاهی بین روایات می‌فرمود: این نویسنده کتاب، نتوانسته آن روایات سنگین را بیاورد، روایات ساده‌تری را آورده، یا راوی‌ای که رفته از امام سؤال کرده، آن قدر استعداد نداشته تا آن مسائل بسیار عمیق را از امام دریافت کند. پس از دید ایشان، در تفسیر، قرآن کریم و روایات، یک کلّ به هم پیوسته هستند، و بین این‌ها نمی‌شود هیچ تفکیکی قائل شد؛ «انی تارک فیکم الثقلین»، در حقیقت معنایش همین است.

از نکاتی که در پایان باید متذکر شوم، اولاً: تعبّد ایشان است، که خدا می‌داند چه قدر به این روایات احترام می‌گذاشت، آدم تا پای درس حدیث فیلسوفی مانند ایشان ننشیند، نمی‌تواند دریابد که فیلسوفی هم یافت می‌شود که چنین تعبّدی داشته باشد. یک ذره دهان کجی، کم لطفی، سبک بینی، اصلاً! چون که این دو، منشأ واحدی دارد؛ این مقدارش بر پیامبر نازل شده است و تفسیرش بر معصومین؛ همه از یک سرچشمه جریان پیدا می‌کنند. دوم: برخورد با این روایات و برخورد با معارف است، که در حقیقت این معارف، مکشوف همین روایات است. نمی‌خواهیم حکمت متعالیه را برداریم و به روایات تحمیل کنیم، بلکه از روایات می‌فهمیم که این مقدار از حکمت متعالیه، از خود روایات کشف می‌شود.

به هر حال، بنده سخنم را تمام می‌کنم، و از خداوند متعال مسئلت دارم که به همه شما توفیق بدهد. کاری که در این‌جا دارید انجام می‌دهید، کار بسیار بسیار ارزنده‌ای است، و کاش بنده هم فرصت می‌کردم به عنوان یک همکار، خدمت شما می‌بودم، و اگر تجربه‌ای داشتم، در اختیار می‌گذاشتم. مسائل ترجمه را خوب مراعات کنید، ترجمه مستند خوب از این کتب روایی انجام بگیرد. خوب عرضه کنید. من هر جا این آثار را می‌بینم، دعا می‌کنم برای آقای ری شهری - حفظه الله -،

علامه طباطبایی
در حدیث

که واقعاً به خاطر همین روایات اهل بیت مؤیدند، و برای همه شما. ان شاء الله که موفق باشید.

پرسش و پاسخ

در ادامه جلسه، دانشجویان شرکت‌کننده در نشست، سؤال‌هایی را از استاد پرسیدند که همراه پاسخ آنها در اینجا می‌آید.

سؤال: آیا این درست است که روح مطالب تفسیر المیزان، از المنار گرفته شده؟

پاسخ: هرگز، مرحوم آقای طباطبایی، به حرف‌های المنار نظر دارد. شیخ محمد عبده که یک مدتی با سید جمال کار می‌کرد و *العروه الوثقی* را با هم درآوردند، بعد به بیراهه رفت و گفت: ما باید برویم کار فرهنگی کنیم. ولی سید جمال ادامه داد. شیخ محمد عبده هم می‌گفت: لعن الله السیاسة. بعد رفت نشست و تفسیر نوشت. رشید رضا هم حاصل آنها را با دستکاری‌های خودش و با آن تندروی‌ها و برخوردهای تندش با شیعه، آمد این تفسیر المنار را نوشت. البته از جهاتی خوب است، اما در واقع، خیلی‌هایش تفسیر نیست. مرحوم آقای طباطبایی هم، خیلی جاها نظر به حرف‌های او دارد، اما اصلاً این کجا و آن کجا؟! مرحوم آقای طباطبایی، به تمدن غرب و تکنولوژی و این‌ها نمی‌پرداخت.

سؤال: رابطه مرحوم علامه طباطبایی، با سند و بحث‌های رجالی چگونه بود؟

پاسخ: من خیلی از این مباحث ندیدم. ایشان، خودش حدیث شناس بود. نمی‌دانم دیدید مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - ، خیلی وقت‌ها، وقتی حدیث را می‌آورد، می‌گوید: این با مذاق ائمه جور در نمی‌آید. وقتی بعضی از احادیث - مثل خطبه البیان یا نظیر این‌ها - را، مرحوم مجلسی ذکر می‌کند، می‌گوید: این‌ها معلوم نیست از ائمه باشد، این‌ها بوی درویشی دارد. علامه طباطبایی را ندیدم خیلی سراغ اسناد بروند، گویی خود متن حدیث و معارف را با متنش می‌شناخت. ایشان وقتی به حوزه قم آمد، قرارش این بود که یک درس فلسفه بدهد، یک درس اخلاق، یک درس فقه، یک درس اصول و یکی هم تفسیر. آن فقه و اصول و اخلاقش را کنار گذاشت، و به فلسفه و تفسیر پرداخت. اگر قرار بود فقه و اصول بگوید گویا مدتی هم گفته بود -، قاعدتاً بیشتر سراغ رجال می‌رفت. اما در این قسمت، خیلی من ندیدم که سراغ رجال برود.

سؤال: آیا این درست است که مرحوم علامه، بهترین روش در تفسیر قرآن را، تفسیر "قرآن به قرآن" می‌داند. در حالی که در واقع، پایه بسیاری از این تفاسیر، روایات است، و ایشان در واقع بدون آن‌که نامی از روایات ببرد، مضمون آن روایات را به وسیله قرآن به قرآن در می‌آورد؟!

پاسخ: نه، عرض کردم ایشان به قرآن کریم و به روایات، به صورت یک کلّ واحد نگاه می‌کند، این کلّ واحد ممکن است این‌گونه باشد که روایت در تفسیر آیه باشد، یا این که آیه، روایت را بیان کند. این را همه شما از من بهتر می‌دانید که امام صادق فرمود: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لِمَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ (کافی: ج ۱ ص ۴۰۱)»، وقتی حدیثی مستصعب و سخت داریم، قاعدتاً باید حدیثی دیگر آن را تفسیر کند، و یا آیه‌ای حدیث را تفسیر کند. بنابراین، این‌طوری نیست که شما می‌گویید. به تعبیر جناب آقای مسعودی، واقعاً انگار که یک دریایی یک جایی نشست، که مسائل علمی آن چنان برای او هضم شده، و روایات و آیات یک جا برایش هضم شده و روح این‌ها به دستش آمده، که می‌داند این با این چه نسبتی دارد؟

سؤال: چرا ایشان در تفسیر المیزان اولاً، احادیث را در آخر بحث آورده و ثانیاً، به نقد آن‌ها نمی‌پردازد؟

پاسخ: ایشان، در خیلی جاها به نقد روایات پرداخته‌اند. مثلاً ذیل همین آیه‌ای که نقل کردم؛

آیه‌ی [و لله اسماء الحسنی]، پس از ذکر برخی روایاتش، نقدهایی ارائه می‌دهد، از جمله می‌گوید: «أقول: و الرواية تعارض ما سيأتي من روایات الإحصاء حيث إن جميعها مشتمة على أسماء ليست في القرآن بلفظها إلا أن يكون المراد كونها في القرآن بمعناها.» و بعد از ذکر حدیثی دیگر می‌نویسد: «و الرواية لا تخلو عن تشويش ... و فيها مع ذلك موضع مناقشات آخر (الميزان في تفسير القرآن: ج ۸ ص ۳۶۵).» و در دیگر مواضع نیز به نقد روایات پرداخته بودند.

سؤال: نظر علامه درباره رابطه با زیارات جامعه کبیره چه بود؟ در مورد مبانی رجالی، آیا مبنای خاصی داشتند؟

پاسخ: من راجع به مسائل رجالی نمی‌دانم. اما جامعه کبیره را وقتی ما مشهد بودیم، می‌خواندیم، فهمیدیم که این زیارات و دعا برای ایشان، جزء لا ینفک این مکتب بوده. من یک بار به یک دانشجو، یک موضوع پایان نامه فوق لیسانس راجع به تأثیر زیارت دادم و گفتم: توی این مسأله، رساله‌ات را بنویس. بعد از مدتی، یک رساله‌ای نوشت و بارها آمد و گریه کرد و گفت: عجب موضوعی دست من دادی.

سؤال: درباره معنای بیان علامه، در باره غنای قرآن کریم، از هر چیزی حتی از سنت بفرمایید.

پاسخ: خود قرآن کریم را می‌شود گفت که نیازی به سنت ندارد. بله، اگر کسی به آن مرحله برسد که خود آیات را بتواند مستقل دریابد، این‌گونه است، ولی نمی‌دانم آیا

کسی اینگونه پیدا می‌شود؟! ولی ما در تفسیر قرآن یا تبیین آیات، به روایات نیاز داریم، و بالأخره در خیلی جاها کمک می‌کند به توجیه آیات.

سؤال: نظر ایشان را درباره میراث روایی اهل سنت بفرمایید.

پاسخ: دقیق نمی‌دانم. ولی همین که آن همه روایت از در المنثور سیوطی نقل می‌کند، نشان می‌دهد که این میراث را تا حدودی قبول دارد. من در ذهنم نیست، ولی آیا شما دیده‌اید که ایشان از تفسیر طبری نقل کند؟ چقدر نقل می‌کند؟ ظاهراً خیلی اعتنایی ندارد. البته این را هم عرض کنم که مرحوم آقای طباطبایی در اوائل، واقعاً از لحاظ مالی خیلی تنگدست بود. این کتابخانه‌ای که در اواخر داشته، آنی نیست که اول داشته. به همین جهت، در اوائل، منابع تفصیلی، شاید آن قدرها در دستش نبود.

سؤال: آیا علامه، از عنایات خاص اهل بیت، مطلبی فرموده‌اند؟
پاسخ: شنیده‌ام، اما الآن یادم نیست که چه مواردی را فرموده باشند.

سؤال: تأثیر یافته‌های عرفانی در فهم قرآن و حدیث، و میزان حجیت یافته‌های عرفانی، از دیدگاه علامه چیست؟

پاسخ: مرحوم علامه طباطبایی، علی‌رغم این که خودش سرانجام این مسائل عرفانی می‌رفت و آن‌ها را قبول داشت و تحت تربیت مرحوم قاضی بود، و واقعاً سلوک هم داشته بود و تا آخر هم آن سلوک را داشت، اما هرگز این‌ها را نه وارد بحث فلسفی کرد و نه بحث قرآن کریم. شما حاشیه‌هایی از مرحوم حاجی [ملا هادی سبزواری] را در اسفار ببینید، یک دفعه می‌بینید از کجا به کجا می‌رود! آدم نمی‌فهمد که این بحث عرفانی است یا فلسفی. شیوه علامه طباطبایی خیلی شیوه روشنی است. شما حاشیه‌های ایشان را بر اسفار نگاه کنید، همین تبیینی که درباره روایات دارد، شسته و رفته، مثل یک گوهر گردن بند به هم بافته و یا به رشته کشیده، این مطالب را می‌یابیم، این‌هاست که این مباحث عرفانی را کمتر وارد قرآن کریم کرده است.

سؤال: اختلاف سطح مطالب جلد‌های گوناگون المیزان را، در چه می‌دانید؟

پاسخ: ببینید، بالأخره هر کس یک کتابی می‌نویسد، به خصوص تفسیر قرآن کریم، معمولاً در جلد‌های اول، خیلی از مسائل را می‌نویسد. مثلاً مناسبت‌های جلد اول را نگاه کنید، بحث معجزه و علّیت و امثال این‌ها، این‌ها را مرحوم آقای طباطبایی، در جلد اول نوشته و در جلد دوم، بحث نبوت و امثال این‌ها را ذیل

آیهی ۲۱۳ سوره بقره^۱ آورده است، مسئله اخلاق و حیات بعد از مرگ را، ذیل آیات [وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ] (آل عمران: آیه ۱۶۹) و [وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ] (بقره: آیه ۱۵۴)، یا بحث اسماء الحسنی را در سوره اعراف، آیه ۱۸۰ گفته است. اما این که در اواخر، خیلی از مباحث دوباره مطرح نمی‌شود، قبول داریم. احتمالاً جلد نوزدهم و بیستم، از غنای کمتری برخوردار است، مگر جاهای خیلی ویژه که مطلب خاص، محتاج به تبیین داشته باشد، اما این را باید پذیرفت و ضمناً بپذیریم که بالأخره کسی که در بیست سال مشغول نگارش یک تفسیر است و خصوصاً در اواخر، همسرشان از دنیا رفت، که این یک ضربه بسیار بزرگی بر زندگی ایشان بود - من دیدم وقتی تابوت همسرشان را از داخل اتاق برمی‌داشتند، ایشان چنان گریه می‌کرد که واقعاً معلوم بود که این همسر، تأثیر بسیار مهمی در زندگی آقای طباطبایی داشت، همسرشان خانه را آراسته نگه می‌داشتند، برای علامه لباس می‌خریده، به بچه‌ها می‌گفت که مزاحم آقا نباشید، هر یکی دو ساعت چایی می‌آورده و این تأثیر، قطعاً روی نگارش هم تأثیر داشته است - این حوادث تأثیر داشت. به علاوه که ایشان مریضی پارکینسون را داشت، دستش می‌لرزید، وقتی می‌خواست این اواخر چیزی را امضاء کند، آن قدر دست رعشه داشت که نمی‌توانست امضاء کند، می‌بایست خیلی زحمت بکشد. تبعاً این‌ها تأثیر دارد، این‌ها مسائل خصوصی است که باعث شده مجلدات آخر، با مجلدات اول هماهنگ نباشند. این را می‌شود کما بیش پذیرفت.

سؤال: شما فرمودید که مرحوم علامه، روایات را کاشف از اصولی می‌دانستند که با آن حکمت ساخته می‌شد، آیا این حکمت، نتیجه‌اش همان کلمات صدرا شد یا حکمت خاصی؟

پاسخ: نکته خیلی خوبی است. این اصول، حکمت را می‌سازند، حالا آیا اصل اصالت وجود هم در این است؟ اصالت ماهیت وجود، این‌جا مطرح می‌شود، این مطالبی که روایات ثابت می‌کند، آیا این، عین همان حکمت صدرایی است یا نه؟ اگر کسی اصلاً بحث اصالت وجود و مثل آن را هم کنار بگذارد و بگوید، یک حقیقتی داریم ذو مراتب و از پیش ما آغاز می‌شود، تا به ذات پاک حق جلّ و علی - منتهی بشود، یک حقیقت واحدی است. حالا اسمش را وجود بگذارید، گون بگذارید، هستی یا وجود (existence) بگذارید، بالأخره این واقعیت واحدی است که به ذات پاک حق جلّ و علی - منتهی می‌شود و نتیجه‌اش، همانها خواهد شد. مثلاً مرحوم سید حیدر آملی، عارف است و مباحث وجود را هم مطرح کرده است. در آن وقت هم بحث اصالت وجود و اصالت ماهیت

مطرح نبود. این، به تدریج از شیخ اشراق شروع و در میرداماد خیلی اوج گرفت و صدرا هم این را به اوج خودش رسانید، اما سید حیدر آملی و یا افرادی نظیر ایشان، این حکمت را دارند، بی آنکه بخواهند مباحث حکمت صدرایی را تمام عیار بگیرند. پس از روایات می‌شود یک اصولی را در باب حکمت به دست آورد، همین که امیر المؤمنین در آن خطبه می‌فرماید: «مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ» (نهج البلاغه: خطبه ۱۵۲)، این‌ها اصول به دست می‌دهند، یک کسی باید این را تحلیل کند. امثال ابن ابی الحدید نمی‌تواند این‌ها را تبیین کند. الآن هم یادم نیست که مرحوم خوئی - شارح نهج البلاغه -، این‌ها را آیا به همان صورت که آقای طباطبایی در آورده، توانسته بیرون بیاورد؟ چون فلسفه صدرایی را، به این صورت، یا اصلاً نخوانده یا این‌گونه نخواندند! حال آن که علامه طباطبایی، این را به وضوح در می‌آورد؛ یک اصول اساسی برای حکمت.

سؤال: آیا علامه برای فلسفه، به معنای اصطلاحی آن، استناداتی را در روایات ذکر کرده‌اند؟

پاسخ: این را در همین مجلدات بحار الانوار و یا در کتاب شیعه در اسلام، و همین‌طور در آن علی و الفلسفة الالهية ببینید، نمی‌خواهد بگوید روایات به فلسفه اشاره می‌کند. و از طرفی، خیلی جاها هم که اسم فلسفه و تصوف و امثال این‌ها وقتی می‌آید، برمی‌گرداند به آن حرف‌هایی که در آن زمان عده‌ای می‌زدند، نه به این فلسفه خاص. به همین جهت هم، گاهی مرحوم آقای طباطبایی، به مرحوم مجلسی که می‌گفت: فیلسوفان چنین و چنان هستند، فیلسوفان منکر آفرینش هستند، علامه یک اشاره‌ای می‌کند که این‌طوری نیست، همه را یک پارچه احتساب نکن! گاهی فلسفه را به خاطر نبود این چنین استناداتی، مورد خدشه قرار می‌دهند. فلسفه نمی‌خواهد آن روایات تأیید بشود، خود فلسفه یک راه عقلانی است، حوزه‌اش حوزه بسیار محدودی است. شما هم این را بدانید که ما یک حوزه‌ی حسی داریم و یک حوزه‌ی فراحسی. حوزه‌ی فلسفه، آن حوزه‌ی است که با این یافته‌های متعارف و با آن فهم متعارف آدم، استدلال به این نتیجه می‌رسد که این حادث است و این معلول است و علت می‌خواهد. علتش علت می‌خواهد تا برسد به علة العلل. و خود ارسطو در آن وقت می‌گفت که بحث از علل اشیاء است. می‌گفتند بحث در فلسفه صدرا، بحث در وجود است و اجسام وجود. کتاب بدایة الحکمة و نهایة الحکمة را هم ملاحظه کنید، همه‌اش تقسیمات وجود است. در فلسفه، بحث از علل اشیاء است، فلسفه راجع به فعل و حرکت و امکان و وجوب و شناخت و وجود ذهنی و خارجی، وجود و عدم و امثال این‌ها بحث دارد. اما فلسفه راجع به حقیقت حیات بعد از مرگ، حداکثر می‌تواند بگوید آدمی چون روح مجرد دارد، بعد از مرگ باقیست.

اما کیفیتش چطور است؟ آن حیات بعد از مرگ خصوصیاتش چطور است؟ نه. در روایات آمده که پیغمبر اکرم فرمود:

من در معراج دیدم که فرشتگانی دارند درخت می‌کارند و گاهی هم دست نگه می‌دارند، گفتم: چگونه است که گاهی دست نگه می‌دارند؟ جبرئیل گفت: که هر کس سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگوید، این‌ها درختی برایش می‌کارند، هر وقت هم نگفت، این‌ها دست نگه می‌دارند (بحار الأنوار: ج ۱۸ ص ۲۹۱).^۱

این را فلسفه چطور می‌تواند تبیین کند؟! این نعمت‌های بهشتی را، بنده خودم هیچ وقت تأویل نمی‌کنم و می‌گویم، این‌ها یک حقایقی است جای خودش، من چه حق دارم که بخواهم تأویل کنم؟! برای این که به قول مولوی می‌گوید:

زان که تأویل است و داد عطا چون که بیند آن حقیقت را خطا

بگذارید این عالم به حال خودش باقی بماند، این حقایق دینی به حال خودشان باقی بمانند. تأویل کردن، یعنی بعضی جاها که ناچاریم (مثل ید الله و امثال این‌ها)، تأویل کنیم. ولی همه حقایق دینی را که نمی‌شود تأویل کرد. مگر می‌شود این واقعیاتی که در لسان وحی آمده است را شما تأویل کنید؟! تأویل یعنی چه؟ یعنی آن را من به قالب فکر خودم بیرون می‌آورم، بعد شما باید بدانید که آن چیست و این چیست؟ آیا این خالق آن را برمی‌تابد که آن را در قالب این در بیاورید یا نه؟ بنابراین بسیاری از این مسائلی که تأویل می‌شود، باید آدمی توجه داشته باشد، خیلی گستاخ نباشد، این‌رشد خیلی گستاخانه پیش می‌رود. در آن کتاب فصل المقال فیما بین الشریعة و الطبیعة من الاتصال که کتاب خیلی خوبی است، یا الکشف عن مناهج الأدلة فی عقائد الملة، آن دو قبول دارند که بالآخره یک عقاید و حیاتی فراتر از عقل ماست، اما تا آنجایی که متصور است، این‌ها را تأویل کنید. اما خیلی هم سفارش می‌کند و می‌گوید، همه جا دست به تأویل نزنید. چون تأویل، احتیاج به علم وسیعی دارد، از این جهت، توجه داشته باشیم که حد و حدود عقل ما، حد و حدود بسیار ضعیفی است، و بنابراین ایمان و آن اعتقاد و آن تعبدی که بنده عرض کردم، باید در دین وجود داشته باشد. هیچ وقت هم نگوئیم اسلام دین عقلانی است، لذا... یک مقدارش بله! حتی این‌رشد هم با آن همه ارسطویی بودنش، می‌گوید: این حقایق قرآن کریم، فراتر از عقل ماست. این را باید پذیرفت، در عین حال، با عقل می‌توانید به سمت دین بروید، اما نمی‌توانیم همه دین را بیاوریم در چارچوب عقلمان بگجانیم، زیرا ناچاریم همیشه تأویل کنیم و مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد.

امیدوارم این در دسر و تصدیعی که دادم را، بر من ببخشایید. خداوندا! به حرمت انبیاء و اولیایت، خدایا! به نور پاک ائمه معصومین، به هدایت معصومین، به

1 . «وَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةَ يُتُونُ لَبَنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةً مِنْ فِضَّةٍ وَ رَبَّمَا أَمْسَكُوا فَقُلْتُ لَهُمْ مَا بَالِكُمْ قَدْ أَمْسَكْتُمْ فَقَالُوا حَتَّى تَجِيبَنَا النُّفْقَةَ فَقُلْتُ وَ مَا نَفَقْتُمْ قَالُوا قَوْلُ الْمُؤْمِنِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِذَا قَالَ بَيْنَنَا وَ إِذَا سَكَتَ أَمْسَكْنَا...».

عصمت معصومین، به قلوب پاک معصومین، خدایا به امّام امت، رفعت مقام عنایت
بفرما.
والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دو فصلنامه علمی - تخصصی

شماره ششم - پاییز و زمستان ۸۷